

جهت داشتند در کار خود سر راست بود - بهادران غنیمت بنحوی گرم نگاپو بودند که نفس کشیدن در ضمن دم زدن و آرمیدن در عین طپیدن بعمل می آوردند - چنانچه هر چند دود از نهاد و دمار از جان و شعله از دهان ایشان بر می آمد بیشتر سرگرم شغل خویش می شدند - درین حال قطعاً بهادران جان سپار و اولیای دولت پایدار در برابر ثبات قدم از دست نمی دادند و به پیشرفت کار مقید شده مطلقاً در جان فشانی پای کم نمی آوردند *

از سوانح این ایام روگردانی یاقوت خان نابخرد و فرتوت است از سعادت دو جهانی - و کیفیت معنی مذکور این صورت داشت که چون قلعه دولت آباد مشرف بر استخلاص شد آن تیره درون از راه اخلاص باطنی که به سلسله نظام الملک داشت و میدانست که این مقدمه باعث تخریب مطلق و استیصال بر اصل آن دودمان میشود بخاطر ناقص آورد که از هر راه که رودد زیاده بر امکان کوشیده نگذارد که این معنی صورت بندد و این امر واقعی که تقدیر بر آن رفته بوقوع پیوندد - و چون کاری که بالفعل در قوت اقتدار او بود در رسانیدن آذوقه بدان حصار و امداد اهل آن که به تفنگچی انحصار داشت - الجرم مکرر این اقدام دور از کار نمود و غایت مقدور خود را بفعل آورد و لیکن از ادله نارس او از فرط ضبط و ربط خانخانان صورت نه بسته بروفق مدعا بظهور فرسید - و آنانکه چندین مرتبه از اردو بازار آن فلجکار حسب الاستصواب او غله می بردند گرفتار گشتند - از آنجا که مدار سالاری سپاه بر مدارا و اغماض عین است خانخانان بحکم اقتضای وقت این معنی را بر روی او نیاروده مقرر ساخت که حمله آن بار و عملاً این کار هر بار که گرفتار آیند همانجا بقتل رسانند - با آنکه مکرر خون گرفته چند دستگیر شده بیاسا رسیدند و خبر بان آشفته مغز و خفته

خرد رسید بدین مایه تفتیهات اصلا متنبه نگشت - و بحکم ناپخته کاریهای
 اندیشه خام همان سرشته را از دست نداده بر سر پیش نهاد پیشینه
 می بود - تا آنکه از خار خار داعیه مذکوره که باعث خلط خاطر آن نابکار
 شده بود کار بجای رسید که کچه این نفاق مخفی نحوی گل کرد و بنحیه
 این راز نهفته آن گونه بروی روز افتاد - که خانخانان را باوجود این مرتبه
 اغماص عین سرشته اختیار پوشیده گذاشتن و در لباس نگاهداشتن آن سر
 مستور از دست رفت - و رفته رفته شهرت کرده گفته گفته بار رسید -
 و باوجود آنکه از جانب خانخانان هنوز این معنی بروز نکرده بود بذابر
 تلازم خیانت و خوف و حذر غدر یکبارگی ناسپاسی و حرام نمکی
 بر خود روا داشته از سر اضطرار عار فرار اختیار کرد - و از همراهی موکب
 اقبال بریده با همگی مردم و بنگاه خود بخیل عادل خان پیوست -
 و چون بسبب عدم آذوقه کار بر فتح خان به تنگی کشید بیجاپوریان بخاطر
 آوردند که بهر وجه که رو دهد غله بار رسانند - بذابریں قرار داد هنگام شام
 با قریب چهار صد گاو غله بار بنواحی معسکر اقبال آمده آهنگ دخول
 قلعه نمودند - و هنگام نصف شب در وقتی که خان زمان باهتمام ملچار
 شتافته بود بیخبر بر سر منزل او رندوانه و فرهاد و بهلول و ساهو با قریب چهار
 هزار سوار ریختند - راو ستر سال که خان مذکور نگهبانی بنگاه ملچار
 خود را بدو و اندک مایه مردم از سپاهیان خود باز گذاشته بود با راجپوتان
 خویش و مردم خان زمان رو بمقابله ایشان آورده مردانه کوشید - و بضرب
 تیر و تفنگ دمار از روزگار ایشان بر آورده کارستانی غریب بروی کار آورد -
 چنانچه باوجود قلت عدد اولیای دولت و کثرت اعدا جمعی کثیر مثل
 برادر زاده بهلول و چند نامدار دیگر از آن باد ساران آتشین سر بر خاک
 هلاک افتادند - و باقی مخدول و منکوب رو براه فرار آورده هزیمت را

نوعی از غنیمت شمردند - و درین دستبازی مائشی بسزا یافته دوسه روز
 سر بگریبان فرو برده پای بدامان کشیدند - گریختگان بی آزره هنگام نصف
 شب بعد از سه روز باز نزدیک عسکر فیروزی نمودار گشتند - خانخانان
 تاکید نمود که زمین پراز کریوه و مغاک است افواج قاهره یسال بسته
 بر جای خود بایستند تا مخازیل شوخی کرده از جای خود پیش نیایند
 و جلو نیفندازند - دلیران معرکه هیجا بموجب قرار داد آماده کارزار گشتند -
 و راه نوردان وادی فنا عذاب یافته نزد یاقوت و رندوله که متصل نظام پور
 متردد نشسته بودند رفتند - و همانوقت مجلس کنگاش آراسته از سرزنش
 یاقوت مردود و سپاه بیجاپور از آمد و شد ناتمام و سواری شهر روزه
 و خودنمایی از دور مانده باز در عین گرمگاه روز که سرداران عسکر فیروز از همه
 رهگذار آسوده خاطر در منازل خویش آرمیده بودند باتفاق یکدیگر دلیرانه
 بر سر خیمه و خرگاه دلیر همت ریختند - و او خاطر بعون و صون الهی
 و همراهی اقبال بادشاهی جمع نموده با جمیعت قلیل سرگرم مقابله
 و مواجهه شد - اتفاقاً نخست از صف اهل نفاق و خلاف خون گرفته
 که پیمانۀ زندگانی او از درد صمات لبریز و کسه سش از بادۀ غرور و پندار
 سرشار بود باد جبروت در بروت انداخته بعرضه مصاف تاخت و بیانگ
 بلند درخواست مبارزت به پرتھی راج راتهور نمود - و او را تهور راجپوتی
 عمده دواعی اجابت ملتمس آن مدعی گشته باو روبرو شد - چون
 پرتھی راج را زور سرپیجه و نیروی بازو از همراهی اقبال کارساز حضرت
 ظل الهی بود در اندک فرصتی برو غالب آمد - و با دوتن دیگر
 که به امداد آن اجل رسیده شتافتند و تا رسیدن ایشان آن فابکار بجهنم
 رسیده بود ناچار باو هم نبرد شدند - تنها در آویخته بهمان اعتضاد سر هر دو
 از تن برداشت - درین اثنا مرزا لهراسی با فوج خود آمده بدلیر همت

پیوست - و طرفین از فرط کشتش و کوشش پیوند تن از جان یکدیگر گسسته شعلهای آتش تیغ کین را باوج فلک رسانیدند - و از زوی کمال استقلال و اقتدار باهم در آویخته از غایت زد و خورد در معرکه جانفشانی و سر بازی سرگرمی دیگر اندوختند - چنانچه در یکدم از اثر فسون همزبانی و خاصیت افسانه خوانی سنان تیز زبان بسی خون گرفته را خواب مرگ فرو گرفته تا بامداد روز نشور خفتند - و در نیم نفس بسی سرکشان که مانند پست همتان ننگ قرار با خود قرار نداده خود را باتش تیغ شعله بار دلاوران تهور شعار زده بودند باتش حمیت جاهلیت سوختند - بالاخر از مهیب عذایت ربانی نسیم نصرت بر گلشن اقبال حضرت شاهنشاهی وزیدن گرفت - و افواج غنیم خدلان شعار که درحقیقت خار راه کشایش کار بودند گل عار فرار بر سر زده رو بوادی هزیمت نهادند - و بهادران بر سبیل تعاقب چند گروه از عقب ایشان شتافته گروهی انبوه را در عین هزیمت به دار البوار راهی ساختند - در اثنای این حال چون خانخانان اطلاع یافت که بیست هزار گار غله با سیصد و پنجاه سوار از بندهای درگاه در ظفر نگر رسیده از ملاحظه دستبرد غنیم که مانند اندیشه خود در آن سر زمین پراگنده شده اند یاری رسیدن خود به لشکر ظفر اثر ندارند - سپه سالار مبارز خان و نظر بهادر و راو دودا را بجهت آوردن آن فرستاد - و بذاب احتیاط خانزمان بهادر را نیز از عقب راهی ساخت - بهلول و ساهو و غیره مخدولان با فوجی گران سنگ باهنگ قطع طریق بهادران راهی گشته با خان زمان روبرو گشتند - و جنگی عظیم در پیوسته دایران کوه رقار بباد حمله مصرر اثر گرد از بنیاد وجود نابود آن خیل سبکسربان سار بر انگیخته بهر طرف که رو می آوردند جمعی کثیر را عرضه تیغ بیدریغ می ساختند - و از صدمهای سخت

سنگ تفرقه در میان ارواح و اجسام آن خاکساران آتشی سرشت انداخته از نست برده‌های پی‌درپی کار بجای رسانیدند که هیچ خون گرفته را از روی پیش آمدن در عرصه‌گاه خاطر جلوه نمی نمود چه جای آنکه پای جرات و جلالت از خانه رکاب فرا پیش گذارد - و هیچ سر گذشته را از فرط افسردگی دست‌گیر امل بلگام‌گیری نمی گزاید تا بگرم ساختن عنان مرکبان چه رسد - مجملاً از سه پهر روز تا دو گه‌ری شب هنگام جنگ تیر و تفنگ و نیزه و شمشیر گرم بوده جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و اکثر زخمی‌های منکر برداشتند - و از موافقان چندی که بکه تاز عرصه تیزجلوئی و پیش روی بودند به برداشتن جراحتهای کاری که همانا التمغای اقطاع ابدی نیکنامی و کامگاریست فرمان یافتند - و در پایان امر چون سرداران غنیم دیدند که در عرصه کارزار از پیکار بهادران جز خوردن زخمی‌های کاری بری بر نمیدارند و سوای بقتل دادن مردم کاری نمی سازند - ناچار بتنگ و تا جان بیرون برده خود را به پناه کوه انداختند - بهلول مخدول که سر کج اندیشان و نازستان بود و مکر دوستان او در داستانها ضرب المثل این خیال خام پخت که بدولت آباد شتافته به خانخانان که در آنرا اکثر مردم کار آمدنی را برای آوردن رسد از خود جدا ساخته خود باندک سپاهی در اردو مانده بود دستبردنی نمایان نماید - بنابراین رای ناصواب دست از جنگ کوتاه ساخته سمت دولت آباد پیش گرفت - خان منصوبه بین پیش اندیش از فرط پردلی بودی تدبیر که در امثال این احوال عین نیکو محضریست را برده یقین دانست که خویشتن داری و پهلو تهی کردن آن دشمن پیشه حریف پرفرن از پرخاش جوئی خالی از عذر سکالی نیست - و بنابر آنکه از کمی مدد سپه سالار و مکاری آن غدار پرکار آگاهی داشت بمجرد اندک جولان اسپ

اندیشه راه به پیشفهاد آن سرگروه اهل عذاب برده در صدد مدد خانخانان شد - و خواست که بمنصوبه بازمی غائبانه فرزین بند آن مدبر مدبر را که به لجاج شطرنج روزگار در رخ طرح می دهد برهم زند - در دم دلیر همت را با فوجی آراسته نزد خانخانان فرستاد - چون بهلول و سایر بداندیشان تیره رای در عین ظلمت شب به معسکر خانخانان رسیدند - از آنجا که خواست الهی به وهن و ضعف هواخواهان دولت تعلق پذیر نه گشته مقتضای مصلحت قضا و قدر امری دیگر بود - همگنان با اتفاق کلمه بنابر وفق مقتضای حال آنوقت صلاح در شبخون ندانسته هنگام طلوع طلیعه بامداد را میعاد جنگ قرار دادند - قضا را آخر آن شب دلیر همت به خانخانان پیوسته مخالفان پیوند امید بسته گسستند - و آن مخدولان بی اختیار فسخ عزیمت نموده سلوک طریق هزیمت را غنیمت دانستند *

از سوانح این ایام آنجهانی شدن اوداجیرام است - آن بنده درست اخلاص که از سلسله برهمنان دکن بود و سابقا نزد عنبر اعتبار داشت - و بعد آن داخل بندهای درگاه گشته بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرافرازی یافته - بنابر اشتداد عوارض عارضه که از دیرگاه باز بر مزاجش طاری گشته این وقت طغیان نموده بود در گذشت - چون مردم کار آمدنی داشت خانخانان نظر بمقتضای وقت و حال انداخته منصب سه هزار ذات و دو هزار سوار بنام پسر خورد او تجویز نمود - و بیست و ششم سردار والا مقدار صلاح وقت در آن دید که فوجی جرار بسرداری خان زمان بر سر بنگاه مخالفان که در آن نزدیکی اتفاق وقوع داشت ارسال دارد - بنابر آن نصیریخان و سایر اعیان عسکر اقبال را همراه آن خان نصرت نشان بتقدیم این خدمت نامزد فرمود - خان مذکور

دلیر همت را با تابدان خانخانان و راجپوتان کم منصب بهراولی منصوب ساخت - و برانغار را باهتمام مبارز خان و سایر افغانان و جرانغار را به نصیریخان و مردم ارباز داشت - و خود با راورسترسال و راورکرن و غیره در قول قراز گرفت - و بعد از طی چهار گروه مسافت افواج مخالفان تیره باطن نمودار گشته بمواجهه و مقابله پرداختند - و برین سر دیگر باره اصحاب وفا و وفای و ارباب خلاف و نفاق روبروی هم شده ارباب نور و ظلمت و حق و باطل بیکدیگر درآمیختند - و عموم آن باطل ستیزان ظلم و جهول خصوص بهلول حق نعمت ناشناس ناسپاس با اهل حق و حقیقت در آویخته بجای دستبرد سر می باختند - و در این مرتبه نیز مراتب شدت کر و فر بمراتب شتی از کتلهای دیگر در گذشت - و بهادران پردل کم هراس مانند شیر زیان و ببر بیان خود را بمیان آن ربه منشان و حيله گران زبون گیر انداختند - و ساحت سینه را از کینه دیرینه آن بد اندیشان پرداخته عرصه جنگ را از ننگ وجود ایشان خالی ساختند - چنانچه در یک لمحّه مجموع دواب و اسباب ارباب خلاف از اسپ و شتر و گاو و خیمه با سایر احوال و اثقال و غله بسیار بتصرف در آوردند - و تا قریب دوپهر بآهنگ فراهم آوردن تازاجیان و تفقد احوال و اموال گرانباران درنگ نموده و همگنانرا از نزدیک و دور یکجا کرده بهیئت اجتماعی کامران و مقضی المرام معاودت نمودند - درینولا فتح خان را اظهار جرأتی بخاطر رسیده از سر تجلد فوج آرا شده دوسه زنجیر فیل جنگی که در قلعه مانده بود پیش انداخت - و خود از دنبال روانه شده بدروازه پتن و کهرکی آمد - و چندی از دلیران برگزیده را مقرر نمود که از راه دریاچه که روبروی نقب واقع بود بیرون رفته مهیای کار و مترصد پیکار باشند - تا آنکه که خود نیز از عقب ایشان برآمده بهیئت

اجتماعی روانه شوند - شاید که بر نگاهبانان ملجاری که نقب از آنجا سر شده بود زده دستبرد می نمایند - و مردم بادشاهی از این معنی آگاهی یافته جمعی از سپاهیان کاری روبروی ایشان شده کار از مواجهه و مقابله بمجادله و مقاتله رسانیدند - و چندین تن از آن زیاده سواران را بضرب تیر و تفنگ از پا در آورده دیگرانرا سر راست برآه فرار فراری ساختند - چون درین چندگاه بهادران موکب اقبال از فرط اشتغال به شغل جدال و قتال متوجه به کهی که عبارت است از آوردن گاه و هیمه نشده بودند لاجرم این دو متاع کم یافت در همه اردوی معلی بنهایت مرتبه کمی گزائیده بود - چنانچه گاه جای اکسیر اکبر یافته هیمه قدر کبریت احمر گرفته بود - بنابر آن حسب الاستصواب خانخانان خان زمان و نصیربخان برای محافظت عملی این کار و حمله این بار نامزد شدند - و خانخانان قرار داد که خان زمان برای آوردن کهی بشتابد و نصیربخان نزدیک اردو بایستد - تا بآن مردم که در رفتن و آمدن پس و پیش باشند گزندی نرسد - چون مردم اردو که بکهی شتافته بودند بنابر عدم آگاهی از کید اعداء دولت نامتفاهی بگاه معاودت شتران و فیلان گرانبار هیمه و گاه را پیش انداخته راهی شدند - رندوله و چندی از سرداران بگمان خالی بودن پیشه از شیران شیرک شده همگنان را قتل نمودند - اتفاق نصیربخان که تا معاودت خان زمان در نزدیکیهای اردو توقف نموده بود بر مواضع اهل نفاق مطلع شده فوجی از تاپینان خود فرستاد - رندوله که درین صورت نقش مرادش بوجه احسن درست نشین شده بود ازین معنی آگاهی یافته دانست که سهم اندیشه آن خطا پیشه به هدف اصابت برخورده و دام مکیدت آن فاسد عقیدت صید مقصود بر وفق کام و طبق مرام بقید احاطه در آورده - با سایر همراهان که قریب سه هزار سوار بودند جلو ریز

بر سر ایشان قاخمت - نصیریخان ازین معنی خبر یافته با آنکه اکثر
 همراهان و تابیدان خود را برای محافظت سر راهها جابجا متفرق ساخته
 زیاده از پانصد سوار با او نمانده بودند از قلت جمیعت اندیشه‌مزد
 نگشته مانند شیرزیان که همواره بی مددگار یک تنه رو بعرضه کارزار می آرد
 بنابر انداز گوشمال آن شوخ چشمان به قلب سپاه ایشان ترکناز نمود -
 و در اثنای راه جمعی از تفنگچیان بر آبکندی سر راه مخالفان کمین
 نشانند - چون درین حال که رندوله و همراهانش مانند نخچیر رم خورده
 بی محابا شتافتند بر سر تیر کمین کشایان رسیدند - قدر اندازان ایشان را
 بباد تفنگ گرفته بیکدم اسپ و آدم بسیار آن تباه اندیشان بخاک هلاک
 انداختند - باوجود اینگونه تفبیهی بلیغ اصلا متنبه نگشته بنابر پنداری
 که لازمه غنوده خردی ست بمقتضای نفس اماره و طبع زیانکاره کار کردند -
 و دیگر باره خیال محال کمین کشائی بر محروسان حمایت خدائی بسته
 سمت فوج دلیر همت و میرزا لهراسپ پیش گرفتند - نصیریخان
 درینوقت نیز رو بدفع آن تیره رویان نهاده در حمله اول سلک جمیعت
 ایشان را از هم گسست - چون آن کوتاه نظران از همه سو حوادث آسمانی
 را محیط خود دیده دانستند که ازین میانه جان مفت بیرون نمیتوان برد -
 خود را بر کناره عرصه مصاف زده راه هزیمت پیش گرفتند - و خان زمان
 در آخر آن روز بسلامت معارفت نموده همگی احمال و اثقال و زواجل
 و عمله آن امر مهم را قرین سلامت بمعسر سعادت رسانید *

از سوانح دولت روز افزون که در روز همایون سوم فروردی ماه بمحض
 کار کشائی اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال چهره نما گشت کشایش
 حصار عنبر کوتا ست - و تبیین کیفیت این فتح مبین برین نهج است
 که چون روز گذشته یعنی روز میمنت افروز دوشنبه نقبی که از ملچار

خان زمان سرشده بیای حصار مذکور رسیده و برخی از باره و برجی از
 بروج آنرا خالی ساخته بهفتاد من باروت انداشته شد همت بر آتش
 دادن آن گماشته بمقتضای رای صواب آزای سپه سالار کامگار قرار یافت
 که سایر سرداران والا مقدار و بهادران نامدار مثل راجه بهار سنگه و نظر بهادر
 خویشگی و راجه سارنگ دیو و سید علاول و پسران ناهر خان و نظر بیگ
 دیولم بهادر و کشن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمون
 در پی پیکار بل بر سر کار بوده مسلح و مکمل سه گهری از شب مانده
 در ملچار خانزمان فراهم آیند - تا بامدادان در حضور سپه سالار نقب را
 آتش داده راه در آمد حصار کشوده شود و به امداد تائید ایزدی یورش
 نمایند - قضا را در وقتی که یک گهری بطلوع طلوع صبح مانده بود و
 هنوز خانخانان و سرداران بر سر وعده گاه نیامده بودند که صاحب اهتمام
 مهمات نقب آتش بباروت رسانیده - و بیست و هشت ذراع از دیوار
 قلعه و دوازده گز از برج بکام هواخواهان هوا گرفت و راهی خاطر خواه
 در کمال کشادگی و فساحت را شد - چون متکفلان عهده یورش هنوز
 بوعده گاه نیامده بودند و خانزمان و نصیربخان و دلیر همت و میرزا
 لهراسپ بحکم دوربیدیهایی خانخانان اطراف لشکرگاه را از آسیب تعرض
 مخالفان کم فرصت نگاه میداشتند که مبادا در عین سرگرمی بهادران
 بشغل یورش آن کوتاه نظران مساعدت وقت را از دست ندهند -
 و فرصت فوت نکرده بانداز نمایش دستبرد چشم زخم باولیلی دولت
 بی زوال که لایزال از گزند انظار ناموافق انجام محروس بوده آفت
 عین الکمال بدیشان بر نرسانند - لاجرم باوجود حصول مقصد و عدم مانع
 آنگونه جاده عریض ساحت مفتوح شده بود کسی داخل قلعه نه شد -
 ازین راه خانخانان گرفته خاطر و در تاب شده غائبانه با همگنان گرم

عتاب گردید - و بعد از طلوع بامداد خانزمان و نصیریخان را با همراهان
 دیگر طلب نمود - چون آگاهی یافت که مخالفان از اطراف و نواحی
 لشکرگاه خود فمائی و شوخ چشمی می کنند - بذکر آن خانزمان را
 بمدافع ایشان باز داشته دیگر سرداران را بذکر مصلحت یورش بدازگشت
 اشاره نمود - درین وقت که متحصنان بهیئت اجتماعی بر سر آن رخنه گاه
 جمیعت نموده آغاز آتشبازی و بان اندازی کرده اراده داشتند که آنرا
 به تختها و چوبهای کلان و امثال آن بل به تیر و تیغ و توپ و تفنگ
 و بان مسدود سازند - بهادران رزم جوی که حسب الموعود یورش پذیرفته
 لافها زده بودند از دشواری کار و سختی جا در پس دیوارها ایستاده قدم
 پیش نمی گذاشتند - درین وقت سپه سالار کار طلب بس که طلبکار
 پیش برد مطلب بود از اسپ پیاده شده اراده نمود که خود درین صورت
 بی ملاحظه بدان فیل بند طلسم پیوند که خانه مات شاهسواران عرصه
 مصاف است رخ گذاشته نگذارد که بتازگی منصوبه سد رخنه فروچیده
 آن راه را مسدود سازند - چون این معنی خلاف روش سرداری بود
 نصیریخان یورش سردار مناسب ندانسته آن کامگار نامجوی را ازین
 پیشنهاد مانع آمد - و هرچند خانخانان در مقام امتناع در آمده آنچه
 در قوت امکان جد و جهد بود بفعل آورد - و هم چنان نصیریخان بر سر
 ممانعت پای افشوده سرکردن مهم بر ذمه همت گرفت - سردار شهامت
 شعار چون دید که این معنی از پیش نمی رود و نصیریخان چنانچه باید
 و شاید از عهده پذیرفته بر می آید - درین صورت که از تعهد آن سردار نامدار
 جمیعت خاطر اندوخته بود نقش پیشنهاد پیشینه از صفحه خاطر محو
 نموده طرح یورش برونک دیگر انداخت - و ماده سرگرمی و قوی دلیلی
 سردار تا احاد سپاه مهیا ساخته همگنانرا به تریب و ترغیب بیمناک

و امیدوار ساخت - آنگاه بتوزک و ترتیب اهل یورش پرداخته
 مهییش داس را نیز با جمعی از تابیدان کار آمدنی خود همراه داد - چون
 نصیریخان با سایر مردم و نظر بهادر خویشگی جمعی را که تعهد در آمدن
 رخنه حصار نموده بودند پیش انداخته از دنبال ایشان روانه شد - و از عون
 عنایت ربانی و صون حمایت آسمانی که حرزبست حریر و حصنی
 است حصین سپر رو بل نیروی دل و زور بازو ساخته بانصرام پیش نهاد
 خاطر پرداخت - مجمله همگنان بهیئت اجتماعی خود را بر آن دریای
 آتش که موج شر و شور بر چرخ اخضر میزد زدند - متحصنان از سر جان
 گذشته در دهانه رخنه بل بر سر مال و عرض خانمان پای محکم نمودند -
 و از طرفین هنگامه جدل و رد و بدل بذوعی گرم گردید که در برابر آن
 تفنگچی آفتاب عرصه محشر افسرده می نمود - و روز بازار داد و ستد
 دلاوران بندجوی رونق پذیر شد که در جنب آن دار و گیر روز حساب بشمار
 در نمی آمد - چون درین گونه وقتی هواخواهان دولت سرمدی که
 همواره خواهان این روز بوده سودای سربازی و هوای جانفشانی را
 در دماغ جا می دادند - لاجرم در زد و خورد پای کم نیاورده غرامت
 سربدر بردن و زیان جان بیرون آوردن بر خویشتن روا نداشتند - و بانداز
 دریافت نیکنامی کونین لوای جد و جهد افراشته همت بر برآورد آرزوی
 دیرینه گماشتند - تا آنکه خلقی بیشمار از مردم سپه سالار و تابیدان
 نصیریخان که فدویانه می کوشیدند زخمدار شده چندی نصیری وار جان
 نثار گشتند - کوتاهی مقال در عرض اینحال که کار رزم و پیکار در عرصه نبرد
 مردان بطول و معامله جدال و قتال ثابت قدمان سرباز به دور و دراز
 کشید - چنانچه نزدیک بود که از نفس کشیدن ازدهای دمان ضربن
 و نیش دوانی زنبورک و بادلیچ بل بدمدمه افسون دم گیرای توپ و تفنگ

متنفسی در میدان جنگ نماند - قوی نفسان رزم آزمای که در راه خدیو ممالک آفاق و مالک رقاب انفس هیچ چیز حتی جان عزیز دریغ نمی داشتند - و به بذل مال و نفس همت بر ابراه ذمه از حقوق مرحمت آنحضرت می گماشتند - باوجود آنکه زخمی و کشته توده توده و پشته پشته بر روی هم افتاده بودند از هر طرف بی ابا و محابا پای بر سر قتل و روی جریح نهاده پیشتر پیشتر می دویدند - اعدا بمقام مدافع و ممانعه در آمده بضرب توپ و تفنگ و سورت آتش حقه‌های باروت علت رفع سطوت و کسر صولت بهادران می گشتند و بدین طریق سد رخنه نموده سنگ راه فتح می شدند - و دیگر باره تائید یافتگان نصرت ربانی بهزاران جر ثقیل خود را بدهنه رخنه رسانیده سایر منصوبهای انسداد را که مخالفان بضم انواع حیل با فنون چاره و تدبیر نصب نموده بودند برهم می زدند - بعد از تکرار این صوت در آخر کار یکباره همگنان دل بر شهادت نهاده از ته دل بسر بازی و جان فشانی پرداختند و بطیب خاطر کلمتین طیبین بر زبان آورده تکبیر گوین سوزن انداختند - و از جانب راست نصیریخان و نظر بهادر و سایر مردم سپه سالار از سر تجمد و روی تهور چشم از جان پوشیده نظر بر امداد تائید آسمانی دوختند - و از طرف دیگر راجه بهار سنگه و راجه سارنگ دیو و سید علاول و کشن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سفگرام زمیندار جمون بیارومی توفیق با آن موافقان وفا آئین وفاق سرشت اتفاق نموده یکدفعه بدرون ریختند - چندانکه متحصنان کشش و کوشش آنچه در توان امکان منع و دفع گنجایش داشته باشد بجا آوردند سودی نداد - و درین صورت عموم درونیان خصوص خیریت خان بیجاپوری داد دار و گیر داده آنچه از سرحد احتمال و قوت تصور بیرون بود در درون حصار به فعل در آوردند - چنانچه کار از تیر و تفنگ گذشته

بجمده و خنجر رسانیده از فرط سرگرمی ستیز دست و گریبان شدند -
 و معهذا بجای نرسیده نقد عمر عزیز و گوهر وقت گرانمایه بیجا و بی
 مصرف تلف و ناچیز ساختند - درین نوبت نیز گروهی انبوه به قتل
 رسیده جمعی کثیر زخمی گشتند - خصوص سرنوبت رندوله که همراه
 خیریت خان شیر بود از پای در آمده به بنس المصیر رفت - ناچار
 بعد ازین مراتب بقیة السیف تا خندق قلعه دوم که بمهاکوت اشتهار دارد
 فرار اختیار نموده در پناه آن قرار گرفتند - درینوقت خانخانان بوقت
 رسیده خود را به بهادران جان سپار رسانید - و چون ازین دست حصار
 حصانت آثار که ارتفاع اساسش تا شرفات چهارده گز و عرض پنج گز است
 بذابر تائید ایزدی بقبضه قبض و تصرف اولیای دولت ابدی در آمد -
 سپهسالار زبان نیایش گذار بسپاس و ستایش حضرت آفریدگار کشوده
 همگنانرا موقع تحسین بسیار و مورد آفرین و شایاش بیشمار نمود -
 و سایر غنایم و اموال قلعه که بدست یغمائیان عسکر نصرت اثر افتاده بود
 ایشان باز یافت نمود - خصوص یک زنجیر فیل که بتصرف مردم
 بهار سنگه بندیده در آمده بود آنرا نیز برو مسلم داشت - و چون خانزمان
 بعد از گرفتن حصار بر افواج مخالفان که در برابر او صف آرا شده بودند
 تاخته بود - و ایشان بذابر شکستگی دل و گرفتگی خاطر با دل پژمرده
 و دست افسرده از کار رفته عنان انصراف برتافته به بنگاه خود شتافته
 بودند درین اثنا خود را بخانخانان رسانید - سپهسالار اعظم با سایر امرای
 عظام بهمان پاسر تا سر درون حصار را پی سپر ساخته آنگاه تابینان
 نصیریخان را با بهار سنگه و پسران فاهر خان و سنگرام و چندی دیگر از
 ارباب منصب والا بمحاصره مهاکوت باز داشته خود باره بازگشت
 نمود - و روز دیگر از منزل نظام الملک که درین مدت در آنجا اقامت

داشت بخانه یاقوت بد عهد که داخل عنبرکوت قریب دروازه مهاکوت واقع بود انتقال نموده مالوچی و جنگجویان و چند منسبدار دیگر را بمحافظت ملچار که بخودش منسوب بود منصوب ساخت - و در مقام سرانجام اسباب فتح حصار مهاکوت و صد اهتمام سائر مایحتاج این امر مهم شده نخست نقابان خارا شکن فرهاد فن را که بذوک متین آهنین و سر تیشه فولاد صد رخنه در سد سکندر و هزار شکاف در دل کوه قاف می افکندند سرگرم سر کردن نقب و پیش بردن آن کار صعب ساخت - در عین این حال که سپهسالار بتهیه ناگزیر وقت اشتغال داشت خبر دادند که چون مخالفان را دست و دل از فتح عنبرکوت که تسخیر حصار اصل همانا فرع است بافسردگی گرانیده - چنانچه از حصون دیگر نومید مطلق شده بذابر کارفرمایی اضطرار بدست و پا زدن در آمده اند - لاجرم یاقوت و فرهاد و بهلول و کپیلوچی بجانب برابر شتافته اند تا باشوب انگیزی و ترکنازی در آمده سر راه بر رسانندگان آذوقه و خزانه گرفته دستبرد می نمایند - بذابر آن خانکفان از روی حزم و احتیاط که چهار دانگ ارکان اربعه سرداریست چهارم از دی بهشت خانزمان و زاوستر سال و زاوکردن و امثال ایشان را با فوجی آراسته ارسال داشت که همه جا از دنبال آن تپاه سگالان تاخته همگانرا بنحوی گوشمال دهند که من بعد آن گروه شر اندیش را امثال این خیالهای محال پیروان خاطر فاتر نه گردد *

چون در عرض این اوقات از طول ایام محاصره و تضییق اهتمام محاصران مسلک ضیق معاش بر متخصصان بطریقی تنگ شده بود که کار همگان بجان بل فی المثل کرد باستخوان رسیده بود - چنانچه اکثر مردم بیشتر اوقات از پوست خشک و استخوان بوسیده جانوران مرده اگر بدست می افتاد آنرا نعمتی عظیم و لقمه چرب شمرده روز می گذرانیدند - بذابر

آن رندوله و ساهو بر آن شدند که آذوقه سرباز کرده در خندق برابر دریچه شیر حاجی بیدازند شاید که بدین طریق قوت چند روزه بدست متحصنان افتاده فی الجمله قوتی بیابند - قضا را خانخانان ازین قضیه آگاهی یافته نصیربخان و راور دودا وغیره را بمحافظت طرف بیرون و مهیش داس راتهور را با جمعی از راجپوتان به نگهبانی درون مقرر ساخت - که شب و روز بر سر کار بوده از غنیمت خبردار باشند که مبادا نهانی غله باهل قلعه رسانند - اتفاق در پایان شب [چهاردهم] ع اردی بهشت ماه رندوله و ساهو غافل از بازداشت کمین کشایان و بستن مداخل و مخارج با سه هزار سوار هزار سربازی آذوقه بنزدیکی معسکر اقبال رسانیدند - و خود همان جا توقف نموده فوجی از سوار و پیاده تیر انداز و نیزه دار و تفنگچی کرناتک که در سرعت و چابکی تگ سبقت از باد پای ابرو و گلگون برق می برند و در هیچ پایه پای کم از سوار نمی آرند بلکه در هر پله بر همگنان چوبیده بازو بدستیاری یک تازان می کشایند و رهگذار بر فیل سواران عرصه پیکار می بندند - همراه متحملان آن بار فرستادند که غله را نزدیک قلعه انداخته خود بآهستگی باز گردند - چون آنجماعت قریب بخندق رسیدند کمین کشایان ناگاه از مکامن و اماکن خویش بیرون جسته سر راه برایشان بستند - چون مخالفان مکرر پیکار بهادران تهور شعار آزموده سخت کوشی دلارزان جلالت کیش دیده بودند - و میدانستند که باوجود ممانعت ایشان درونیان را امکان بیرون بردن حبه از میان نیست - لاجرم بارها بی ستیز و آویز انداخته راه فرار پیش گرفتند - و همگی آنها بتصرف مردم نصیربخان و مهیش داس درآمده متحصنان حرمان نصیب جز عین فاحش حسرت بهره از آن نه بردند -

چون فتح خان از رسانیدن آذوقه نومید مطلق شد معهدا از رسیدن سر نقب
 بیای دیوار حصار مهاکوت سر حساب رفته بتازگی شماری از کار روزگار تیره رو
 خویش برگرفت - و از صفحه روی کار ظاهر بود که دمادم آن نیز بحوزه
 تصرف و حیز تسخیر بهادران عدو بند قلعه گیر در می آید - لاجرم
 از هجوم افواج خوف و هراس که پی در پی بر شهر بند باطن آن تیره
 درون سیاه بیرون ریخته سر تا سر آنرا فر گرفته بود - اهل و عیال و اسباب
 و اموال خود را بکلاکوت فرستاده با خیریت خان و سایر متحصنان
 جریده در مهاکوت توقف گزیده بکنج خدلان خزید - چون خیریت خان
 و دوتو ناگهنا تبه و تاناجی دوریه و باقی مردم عادل خان از شدت
 ضیق احوال در مضیق محاصره خصوص از ممر قلت آذوقه بتنگ آمده
 بودند - معهدا خاتمه کار معلوم نه و امید رستگاری از بلای قحط و غلا
 بیارزی تیغ بیدریغ دانستند - لاجرم بمقام چاره جوئی در آمده در مال
 کار خود کنگاش نمودند - و بذابر انحصار رای صواب در ضمن امان طلبی
 و شفیع انگیزی بمیانجی استشفاع مالوجی استفتاح ابواب امان مال
 و جان و استدعای عدم مزاحمت در باب معارفت خان و مان نمودند -
 چون خانخانان درین ماده ایستادگی نمود و خاطر ایشان از همه رهگذر
 بجمیعت گرائید - چهار گهری از شب هژدهم اردی بهشت سپری گشته
 سرداران بیجاپوری بهمراهی دو صد سپاهی از اطراف ملچار نظر بهادر
 بدست آریز کمند فرود آمدند - خانخانان از روی طرز دانی و کار آگاهی
 در مقام دلجوئی و دلدهی سرداران مذکور شده پرداخت احوال و مرمت
 ظاهر و باطن ایشان پرداخت - و دلیر همت را مهماندار خیریت خان نموده
 ضیافت سرداران هفتدو بمالوجی مرجوع داشت - و روز دیگر ایشان را
 نزد خود خوانده بروفق مقتضای وقت و حال نهایت گرمی و مهربانی

در باره هر یک بظهور رسانید - چندانکه کلفت باطن و وحشت خاطر شان
 بیکبارگی بانس و الفت مبدل شده قلوب رسیده همگنان به آرام گرائید -
 و بتقریب سخن خانخانان گوش زد سایر مستمعان گردانید که چون
 عنقریب موکب اقبال حضرت صاحبقرانی قرین سعادت جاودانی
 می رسد پیش نهاد خاطر آنست که زود تر به تسخیر این حصار پردازم -
 و پس از پرداخت این مهم پیش از وصول آیات برکت آیات نهایت
 مساعی جمیله در تهیه اسباب فتح بقیه حصون و قلاع و تسخیر نتمه بقاع
 و اصقاع دکن مبدول داشته گوشمال اهرمن نهادی چند شیطان نژاد
 وجه عزیمت عزایم خاصیت سازم - خصوص استخلاص بیجاپور
 و استیصال مخدولان مقهور که از سعادت بندگی رو تافته و بدان حدود
 شتافته عادل خان سلیم الصدر ساده دل را برهذمونی طریق عصیان
 بر سلوک بیراهه طغیان داشته اند - و بتازگی همت کارگر و جهد کار ساز را
 به پیش رفت این کار گماشته از عهده حق کوشش و کشش بر آیم - و لیکن
 بحکم آنکه تنبیه و تادیب این خورد سال غنوده هوش کم خرد که مستلزم
 تخریب بلاد و تعدیب عباد است بالذات مقصد نیفتاده - و غرض اصلی
 استقامت آن کودک منش بی خرد و ش که به بدآموزی مشتی تباہ
 گرای خوب سیر نمی کند بر طریق مستقیم انقیاد و اطاعت است -
 چندی قریه الی الخالق و طلباً بصلاح الخلق بتقریب گذرانیدن موسم
 برسات و گذاشتن بهادران کار طلب در تپانه جات سر زمین احمد نگر را
 سرمنزل اقامت می نمایم - که مگر درین میانه آن کناره گزین طریق
 نجات بمیانجی عقل صلاح اندیش بر سر راه آمده بهبود حال و مال
 خویش فرا پیش گیرد - و شیوه ستوده والد مرحوم خود را از دست نداده
 سنت سنیة اسلاف خویشان را دستور العمل سازد - تا در آن صورت این

خیرخواه عباد الله باظهار عبودیت و اطاعت او قناعت نموده باین دست آویز از در شفاعت در آید - و بوسیله عرایض متواتره فرو گذاشت خود سرپها و نافرمان برپها که در عرض این مدت از سرزده از درگاه والا استدعا نماید - و اگر بذابری عدم خواست ایزدی خیریت عاقبت و حسن عاقبت خویش نخواهد و بخواهدش خود در استیصال دولت دیرینه سال سلسله خویشتن کوشش نماید - و بر وفق همان دستور بدستان فتنه پرستان بازی خورده گردن کشی از سر نهد - عفریب خان زمان را در قندهار و دلیر همت را در پونه و چاکنه و مرزا لهراسپ را در دهروز گذشته و خاطر از تبهانجات بجمیع وجوه جمع نموده ساحت پای حصار بیجاپور را مجمع عسکر منصوبه خواهد ساخت - و چون مقصود در طای این ابواب حکیمانه ادا شد همگنان رخصت یافته روانه مقصد گشتند *

درین اوقات چون خانخانان اطلاع یافت که تنگدای ساحت حوصله و مضیق عرصه کار بر متخصصان از آن تنگ تر گشته که دیگر پذیرای تنگی توانند شد و بذابری قلعه امروز فردا مشرف بر فتح است لاجرم درین باب اهتمام بیشتر نمود و هرروز بملچپار دلیر همت که حصار کالاکوت از آنجا توپ رس بود می شتافت و از صبح تا شام هر توپ را بحضور خود چندین مرتبه آتش می داد و می فرمود که بان نیز بیندازند - درین اثنا چون رندوله و ساهو دانستند که کار از چاره گری چاره گران گذشته و معامله بدان رسیده که سعی عبث بلکه مغل باشد - نخست بر آن شدند که سر خویش گرفته سلوک راه بازگشت فرا پیش نهد - لیکن بذابری تلازم حرکت و برکت و عدم شگون سکون مهیای صدور حرکت المذبوح شده از سر نو بدست و پا زدن در آمدند - و در دل شب گاه بیگاه هر وقت که قابو می یافتند فرصت فوت نکرده آنچه از دست بر می آمد حق مقام

بجا آوردند - چنانچه در اطراف عسکر اقبال بخود نمائی و بان اندازی
 اشتغال جسته علت تشویش خاطر و تکدیر صفای وقت می شدند •
 روز دیگر که اهل کهی به سمت کهرکی می شتافتند و آن روز
 نوبت همراهی جگراج بندبیله بود زندهوله حیلله در و امثال آن بد گوهر که
 مصدر ابواب بی طریق و مظهر انواع بیراهی می شدند از دنبال راهی
 گشتند - و با فوجی آراسته در پایان روز خود را نمایان ساخته چون سوار
 و پیاده طرفین از قبیله بندبیله و تیره درونان خیره نظر گروه دکن مانند سپید
 و سیاه عرصه مصاف شطرنج در عرصه کارزار برابر یکدیگر یسال بستند - و انداز
 آن داشتند که باهم بر آمیخته درهم آویزند و بیاد حمله مرد افکن گرد از
 بنیاد وجود و دمار از نهاد یکدیگر برانگیخته بدم تیغ شعله افروز و فوک
 نازک دلدوز خون هم بخاک هلاک ریزند - نخست یک تازان معرکه
 جلادت از هر دو سو در مقام کشش و کوشش داد دار و گیر داده شرط قتال
 و جدال و حق حرب و ضرب بجا آوردند - درین حال جگراج قطعاً بکثرت
 آن فرقه تفرقه اثر مبالات نموده باوجود این معنی از قلت عدد اغلب
 اوقات علت مدد جنود غیبی است مظنه غلبه را بسرحد ظن غالب بل
 یقین کامل رسانید - و ازین راه سرمایه نیروی دل و زور بازو فرا دست
 آورده از عقب فیدی که همراه داشت با همراهان خود بی اندیشه اسپ
 بسوی آن حریفان دغا پیشه انداخت - آنگاه همگی افواج بیکبار بارگیها
 انگیزته از مواجهه و مقابله بمجاده و مقاتله پرداختند - فریقین بر یکدیگر
 ریخته در هر گوشه از مرد و مرکب پشته پشته خسته و کشته بر روی یکدیگر
 انداختند - درین دفعه جمع کثیر سر باخته سابقی جان مفت بدر بردند -
 راجپوتان بندبیله به هزیمت غنیم که درحقیقت غنیمی بزرگ بود اکتفا
 نموده شرایط تعاقب نیز بجا آوردند - و در طی اینحال چندین سراسر

و چند نشان نیز از ایشان گرفته و جمعی کثیر را جریح و قتل و اسیر و دستگیر ساخته مظفر و منصور معاودت نمودند - و با اهل کهی سالم و غنم بموکب اقبال پیوسته جمیع اسپها و نشانها با سرهای سرداران بجهت علامت آن فتح نمایان از نظر سپهسالار گذرانیدند *

از سوانح نمایان دولت ابد پایان که درین اوقات سعادت سمات چهره کشا گشت فتح خان والا مکان خانزمان است - و رسیدن او و رسانیدن رسد آذوقه و خزانه و باروت در ضمان امن و امان به معسکر اقبال - و توضیح این ایهام آنکه چون خان مشار الیه بسببی که همدرین نزدیکی گذارش پذیرفت متوجه سمت برار گشته به ظفرنگر رسید و برای تجسس اخبار غنیم همانجا رحل اقامت افکنده توقف گزید - درین حال خبر یافت که رسانندگان خزانه و غله که از برهانپور ارسال یافته بروهن کپیره رسیده اند و بدخواهان دولت خبر یافته بدان جانب شتافته اند - لاجرم راجه بهار سنگه و احمد خان نیدازی را در ظفرنگر گذاشته بیدرنگ آهنگ آنجانب نمود - غنیم لغیم انداز ترکناز و دستبازی با بهار سنگه و احمد خان نموده بدان صوب شتافت - دلوران مذکور باوجود کمی جمیعت پای کم از آن زیاده سران نیارزده رو بمواجهه آن تیره رایان نهاده بازو بمقابله و مجادله کشادند - و عاقبت به نیروی تائید ربانی و تقویت توفیق آسمانی فرصت و نصرت یافته جمعی کثیر را از پا درآورده بسقر مقرر دادند - و باقی ناگزیر راه گریز سپرده تا دار البوار هیچ جا قرار نه پذیرفتند - چون خانزمان با خزانه و غله مقضی المرام به ظفرنگر رسیده از آنجا متوجه دولت آباد شد و این خبر به غنیم رسید - بنابر آنکه درین مدت سایر سعیدهای نامشکوره آن گروه مقهور برباد رفته بود و دستباف خیال آن مثنی محال کوش باطل کیش بنابر فرط وهن و ضعف از بیوت

عنکبوت اضعف و اوهن گشته - خصوص تدبیری که درباره تجهیز فوج یاقوت و رفقای دیگر بجهت شور انگیزی سمت هزار زاده طبع کج گرای آشوب زای و اندیشه خطا پیشه ناقص تدبیر آن گروه حق ستیز شده بود آن نیز ضایع و ناچیز گردید - ناچار زنده و ساهو علاج کار فساد بنیاد درین معنی دیده قرار بر آن دادند که با یاقوت و سایر همراهان او پیوسته بهمراهی ایشان سر راه بر خانزمان بگیرند - و بنابراین فکر دور و دراز از دولت آباد برآمده راهی راه گمراهی شدند - و بعد از الحاق بیاران خود از سر نو تصمیم آن عزیمت ناقص نموده باتفاق روانه مقصد گشتند - چون خانخانان نیز از اندیشه بد اندیشان آگهی یافت نصیربخان و جگراج را نامزد مدد خانزمان نموده بشتاب تمام فرستاد - غنیمت مخدول پیش از وصول فوج کومک بخانزمان رسیده گاهی که بآهنگ دستبازی بانی چند از دور می انداختند بذابر بعد پله بل بخاصیت تیره بختی ازین حرکات تباہ و اندازهای دور و دراز جز خار دامن و برق خرمن حاصلی دیگر بر نمی داشتند - و احياناً در ضمن آن سلحشوری در دور دست لشکر از دست درازی برواپس ماندگان اردو بدستور معهود دیرینه کفی چند گاه کهنه بباد بر داده پس از غلبه یاس لاچار مغلوب و منکوب سمت فرار فرا پیش می گرفتند - و هواخواهان دولت ارجمند گاه برگی به بهای دستبازیهای آن مثنی سدکسر نداده دست بردهای دزیده آن گروه گرانجان سوخته خرمن را قدر جوی وین نمی نهادند - مجمل چون نصیربخان و جگراج بارایی دولت ابد پیوند پیوستند خانزمان در همان مکان به ترتیب صفوف پرداخته فوج هراول را بسرداری نصیربخان و راجه بهار سنگه و ارجن عمومی رانا بیاراست - و مبارز خان و جگراج و بهادرچی پسر جادورای با چندی دیگر چنداول مقرر ساخته خود

با جمعی در فوج قول یسال آرا شد - و خزانه و آذوقه را احاطه نموده بائین و توزک شایسته مرحله نورد گشت - چون آن مستخذوان فضول مکرر خودبستن آزمائی کرده بودند زیاده بر آن خود نمائی را با پیمائی شمرده دیگر نمایان نه شدند - تا آنکه در روز دخول به کهرکی دیگر باره حمله پردازان اهل نفاق این تدبیر باطل و تزویر ناقص را بتحیله اتفاق کلمه آراستند - که چون اکثر دایران کار آزموده در فوج چنداول و هزارول معین اند و اغلب اوقات نزدیک در گروه از قول دور بوده فی الحال کومک هیچ یک ازین در گروه بآنها نمی تواند رسید صلاح وقت آنست که نخست راه به فوج قول بسته برایشان کمین کشا کردند - لاجرم باین قرار داد ده هزار سوار چیده برگزیده در خارج کهرکی ترتیب صفوف نموده خود را بر صف پر شهیدت خان زمان زدند - آن شیر بیسته دایری و دلاوری که باستظهار خدیو روزگار دل رستم داشت همت بر عدو بندهی گماشته سایر همراهان را از برکت آثار قلت اعوان و انصار بذایر صدق اخبار الهی چنانچه مکرر سمت ذکر یافته که اغلب اوقات از روی یقین مظنه غلبه است امیدوار ساخته دلی دیگر داد - و از سر ثبات قدم و روی قوی دلی تمام در ساحت معرکه جنگ بآهنگ خون ریز اهل ستیز رنگ قرار و دنگ ریخته طرح دار و گیر انداخت - و بفیاد پیکار بر اساس رسوخ عزیمت پایدار نهاده بذای شکست همگنان و کسر سورت و شدت آن پیمان شکنان ازین دست استوار ساخت - چون بتقریب این قرار داد در ضمن این پیش نهاد تخریب خراب آباد وجود آن مشتی بی حاصل بد نهاد بر پایه حملهای پی در پی نهاده قرار قلع و قمع بر اصل آن جمع پریشان حال با خود داد - بی اختیار خود را بر قلب آن بیدلان خدلان زده زده هم در حمله نخستین از کشاکش کشش و کوشش شیرازة صفوف آن فرقه تفرقه پیوند را از یکدیگر گسسته

جمله را از هم پریشان ساخت - و چون در عین گرمی هنگامه مصاف
 علامت اهل خلاف بنظر بهادر جی که پیشتر از مبارز خان می شنافت
 در آمد نظر بر کارگرمی اقبال انداخته از قومی اثری دولت بی زوال نیروی
 بازو و قوت بال اندوخت - و از سر تهور و زوی تجلد قدم به عرصه مصاف
 نهاده داد زد و خورد داده و کمر مردمی به مرد افغانی بسته بازوی بهادری
 به شیر اوزنی بر کشاد - و از جانب دیگر مبارز خان چشم امید بر نصرت
 آسمانی و تأیید دولت جاودانی درخته از مقراض بران تیغ دو دم و مقراضه
 پیکان دو سر جامه سرخ زخم رسا بر تن اکثر آنجمله بل سر تا سر آن گروه
 کم فرصت زیاده سر ببرید - و بیاروی همراهی اقبال این تأیید پرورد
 حضرت ذوالجلال خون آن خاکساران باد پیما را که دست قضا گرد
 نهوست و ادبار بر سرپای ایشان بیدخته بود با خاک عرصه مصاف
 بر آمیخت - بالجمله درین کورت نیز پس از کر و فر بسیار به فرخندگی
 اختر سعادت خدیو روزگار ظفر و فیروزی روزی اولیای دولت و بهروزی
 بهره شده غنیمت اندوز دفع و طرف غنیم تیره روز گشتند - و شکست
 فاحش بصف تیب اعداء هزیمت نصیب بر خورده از ضرب تیغ شعله
 آمیغ سیماب وار با هزاران تب و تاب و کمال اضطراب و اضطراب پناه بوادی
 فرار بردند - و خانزمان مظفر و منصور با همراهان بهراهی عون و صون
 آسمانی نوای والا را ارتفاع داده راهی سمت مقصد گردید - چهارم خورداد
 با سایر اولیای دولت ابد قرین مقرون با نصرت آسمانی و مصون از فتنه
 آخر الزمانی در دولت آباد به معسکر اقبال جاودانی رسید - و شش لک
 روپیه خزانه با صد من باروت و بیست هزار گاو غله رسانید *

مجملا نقبی که درینوالا بسرکاری حکیم حیدر علی ملازم خانخانان
 تعلق داشت بیای شیر حاجی به قلعه مهاکوت رسیده موقوف انباشتن

آن بیاروت بود مشار الیه حقیقت را مشهود سپه سالار نمود - آن سردار هواخواه کار طلب که همواره طلبگار پیش رفت کار ولی نعمت حقیقی خود بود بر سر انصرام مهم آمده دستوری بپایان رسانیدن آن اراده داده بود - که بحسب اتفاق بذبح اینک تسخیر آن حصار هنوز در رهن تاخیر وقت بود در عین آنحال مراری پندت از بیجاپور آمده در الوره به مخالفان پیوست - و رسیدن او که علت شغل خاطر اولیای دولت بجنگ و جدال و دیگر اشتعال بود موجب تعویق پیشهاد مذکور گردید - و این مراری پندت از پندتان یعنی دانایان دکن که بذبح کمال شرارت ذات و شیطنت صفات در همه فن ابلیس را درس تزویر و تلبیس و پند بدکاری و مردم آزاری می داد - و از فرط چرب زبانی و دوالک بازی شیطان صفت بمجاری عروق و تجاوزیف قلوب مردم در آمده بایرام و الحاح و خوشامد گوئی و رشوت پذیری که از آن راهها رگ خواب مردم گرفته نبض مزاجدانی همگنان بدست آورده بود تا کار خود نمی ساخت دست بر نمی داشت - چون ازین راه در دلهای راه و در همه جا جای یافته بود نزد خراس و عوام قبول خاص پذیرفت - رفته رفته کارش بجای رسید که در امور دیوانی آن ملک مدخل گردیده در خلا و ملا نزد عادل خان راه یافت - چندانکه عاقبت الامر بمرتبه امارت و وزارت ترقی کرده مدار کار و بار سیف و قلم و رتق و فتق امور ملکی و مالی آن درخانه برو قرار گرفت - ملخص سخن مراری پندت تازه زور که مرارت طعم ضرب دست عسکر منصور نچشیده بود و نیروی سر پنجه آن بهادران شیرافکن قوی بازو ندیده - از فرط نادانی و بیخردی فتح و ظفر عرصه کر و فر فروغ هجوم جنود و جیوش و بیبشی و کمی تساکر را باعث پیش رفت کار و عدم آن پنداشته همت پست نهمت بر طلب دولت و سعادت روزی ناشده